



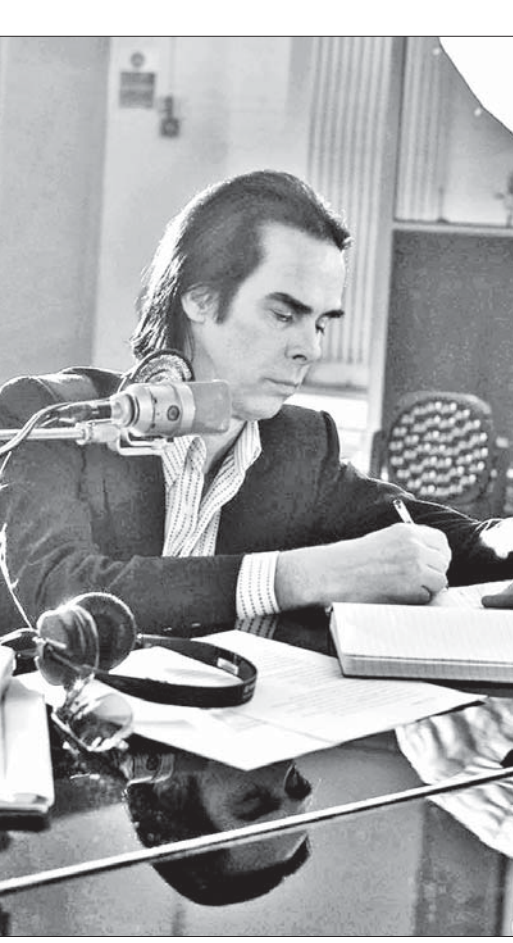
گاردین، ترجمه: بهروز جبار؛
داریم با نیک کیو در اتوبانی در شمال سیدنی کشت می‌زنیم و به سمت اجرای او و گروهش بد سیدز در فولادشهر ساحلی نیوکاسل (نیوساوت ولز) می‌رویم که برمی‌گردد به من می‌گوید: «قراره راجع به آرتور حرف بزنیم، نه؟».

اواخر ژانویه است و برنامه امشب بخشی از یک تور در سراسر استرالیاست که اولین اجرای زنده کیو بعد از مرگ پسر ۱۵ساله‌اش به حساب می‌آید. آرتور، پسر کیو، در جولای ۲۰۱۵، پس از مصرف ال‌اس‌دی خود را از صخره‌ای در برایتون، تفریحگاه ساحلی در جنوب انگلستان، به پایین پرت کرد و کشته شد. مخاطبان بعد از انتشار شانزدهمین آلبوم کیو و گروهش با عنوان «درخت استخوانی» (Skeleton Tree) کاملاً در جریان تراژدی مرگ پسرش هستند، حتی اگر مستند سیاه‌وسفید «یک بار دیگر با تمام وجود» را ندیده باشند، مستندی درخشان به کارگردانی اندرو دومینیک درباره اندوه و عشقی که در سرتاسر این آلبوم موج می‌زند. کیو از من می‌پرسد اگر بعد از مصاحبه چیزی به ذهنش رسیده، آیا می‌شود حرف‌هایش را تکمیل و ایمیل کند، چون وقتی حرف می‌زند قضایا آن‌طور که باید و شاید به زبانش نمی‌آید. او در مصاحبه‌ها هر آنچه می‌گوید مثل متنی پیش چشمش می‌آید و به همین خاطر سخت می‌تواند حرف درست و درمانی بزند. «ولی اگر بتوانم در جواب سوآلات و حرف‌هایی که می‌زنم چیزی بنویسم یا با ایمیل نقل‌قول‌ها را کامل‌تر کنم، خیلی خوب می‌شود». به او می‌گویم: «حتماً». کیو ادامه می‌دهد: «حس می‌کنم چیزهایی هست که باید درباره آرتور بگویم ولی تا حالا خیلی از گفتن‌شان می‌ترسیدم». او قبول دارد که درست دو ماه پیش از این‌ تور بیکاره به تخت خوابش رفته و نمی‌توانسته از جا بلند شود. «یکهو یک‌جورهایی همه اینها دوباره روی سرم خراب شد».

همه اجراهای این تور با پیش‌درآمدی شروع می‌شود: یک قطعه موسیقی الکترونیک، حاکی از دوزخ‌ی که در آن باد اضطراب‌آوری می‌پیچد و صدای کیو با افسونی داتنه‌وار بلند می‌شود. به بیان درمی‌آید: چیزی شبیه به «دور از چشمانت در جایی که زمستان هرگز سر نمی‌رسد... و در امتداد باد می‌دوم... و دوباره به همین‌جا می‌روم... و در امتداد باد می‌دوم».

کیو از من می‌خواهد تا پیش از اینکه روی صحنه برود، دیگران ترانه را در ماشین پخش نکنم. مدیر تور او توضیح می‌دهد که وارن الیس رهبر گروه بد سیدز و یکی از ترانه‌سرایانشان کیو بعد از باد اضطراب‌آوری می‌پیچد و صدای کیو شروع هر کنسرت گوش دهنم. کیو معتقد است این آهنگ خیلی کند و آرام است و می‌گوید بعد از چند دقیقه او را صدا بزنند تا مجبور نباشد کنار صحنه بایستد و هر بار به آن گوش دهد: «خیلی راحت می‌شود درست پیش از رفتن روی صحنه از «ه‌بله» به «ه‌نه» رسیدی... چشمم در چشم کیو دوختن در هر گفت‌وگویی که پای پسر از دست‌رفته‌اش آرتور به میان می‌آید، حسی شبیه به ترس از صحنه دارد. ولی او تا اینجا کار در همه اجراهای این تور یکسره امیدوارکننده ظاهر شده است». انگار باری از دوشش برداشته شده و به‌وضوح خوشحال است که بار دیگر روی صحنه می‌رود. وقتی او را بعد از این اجراهای درندشت و سرخوش پشت صحنه می‌بینم، برقی در چشمانش و گرمایی در صحبت‌هایش هست. کیو، کنجاکو و قیراق از ه‌همه سرخا‌تر است. البته این همه ماجرا نیست. ظاهراً دلیل اینکه کیو تن به این مصاحبه نمی‌داد، به «مخلوقات دوست‌داشتنی» برمی‌گردد، بهترین آلبوم نیک کیو و بد سیدز (از ۱۹۸۴ تا ۲۰۱۴). ولی او آرام آرام می‌کوشد به دنیا برگردد. گام‌به‌گام، شک دارم خیلی طول بکشد به جای اولیاش برسد و با سرعت وحشتناکی از همه پیشی بگیرد؛ که چنان شتابی می‌گیرد که می‌تواند هر آنکه دوروبرش است را زیر بگیرد. می‌گوید همین الان دارد ترانه‌های جدیدی می‌نویسد. «البته نه در واکنش به آلبوم «درخت استخوانی»، بلکه برای تکمیل سه‌گانه‌ای که با آلبوم «آسمان را کنار بزن» شروع کردیم». چند ماه بعد از صحبتمان، نامه‌ای دریافت می‌کنم مبنی بر اینکه کیو و الیس به‌زودی موسیقی متن سریال مارس (نشان‌جنوگرافی) را منتشر می‌کنند و کیو داستانی برای کودکان نوشته است. پنج موسیقی متن دیگر هم در راه است.

«مخلوقات دوست‌داشتنی» دو سال پیش آماده انتشار بود، آلبومی که تجلی‌ای از کارهای گذشته او محسوب می‌شد و به همین دلیل بعد از مرگ آرتور، کیو کل پروژه را کنار گذاشت. وقتی همدیگر را یک روز بعد از اجرای نیوکاسل در



هتلی در سیدنی دیدیم تا مصاحبه‌مان را کامل کنیم، او با گفتم بعد از مرگ آرتور حتی اگر می‌گفتی «اصلاً انتشار این آلبوم به چه درد می‌خورد» تعجب نمی‌کردم. حرف خودم را به خودم برمی‌گرداند: «به چه درد می‌خورد؟». وقتی کیو چیزی را تکرار می‌کند انگار توبیخ شده‌ای. می‌گوید: «نه، هرگز حتی یک لحظه چنین احساسی نداشتم. به نظر در فیلم راجع به آن حرف زدم – ولی اینکه هیچ فضایی برای خیال‌پردازی نداری برای اینکه بنشینم و راست‌راستی چیزی بنویسم، این یک مشکل بود. انگار در دنیا فقط همین ماجرا هست و هیچ راهی هم نیست که خود را از این ورطه بیرون بکشی. همان‌جا می‌نشیند و همه فضا را پر می‌کند. تمام تنت را پر می‌کند، عین یک ماجرای فیزیکی. می‌توانی حسش کنی که به درون انگشتانت فشار می‌آورند. دیگر هیچ جایی برای زرق و برق خلایق باقی نمی‌ماند». او ادامه می‌دهد: «دیگر چنین احساسی ندارم. حس می‌کنم حال و روزم برای نوشتن ترانه‌ها خیلی بهتره شده. این روزها نحوه کارم فرق کرده. دقت‌رم را به‌کل ترک کرده‌ام، در اتاق خوابم کنار پنجره، دوروبرم پر از کتاب، با ذوق و شوق می‌نشینم و فکر می‌کنم و واژه‌ها را روی کاغذ می‌آورم. چندان نگران نوشتن آهنگ نیایی نیستم، فقط خط‌خطی‌ها و فکرهای خام، ایده‌ها و تصاویر را گرد هم می‌آورم و می‌نویسم. حس می‌کنم عزلت‌گزیده‌ام و در منظره‌ای وسیع و بی‌کران سرگشتم‌ام. در «مرغزارهای دل‌انگیز هرج‌ومرج» آن‌طور که استیوی اسمیت [شاعر انگلیسی] می‌گوید:

«بعد از مرگ آرتور چندین و چند ترانه سرودم ولی حس کردم یک‌جورهایی خیانتی است به آنچه همه ما در آن زمان تجربه می‌کردیم، خیانت به خود آرتور؛ چون حس عاطفی لازم را بیان نمی‌کردند، به همین خاطر گذاشتم‌شان کنار. ولی اندرو دومینیک این اشعار را در دفتر یادداشت‌های من پیدا کرد و دوستان



فکر کرده بودم تراژدی مرگ فرزند می‌تواند کار گیو را تضعیف کند، به این صورت که کارهای قدیمی او در نظرش را مقایسه با تصور زخم‌خورده کنونی او ضعیف و نمایشی جلوه کند. ولی او به همان قوت سابق به کار ادامه می‌دهد.

دوباره به آرتور برمی‌گردیم و اینکه آیا در مرگ او می‌توان هیچ معنایی یافت.

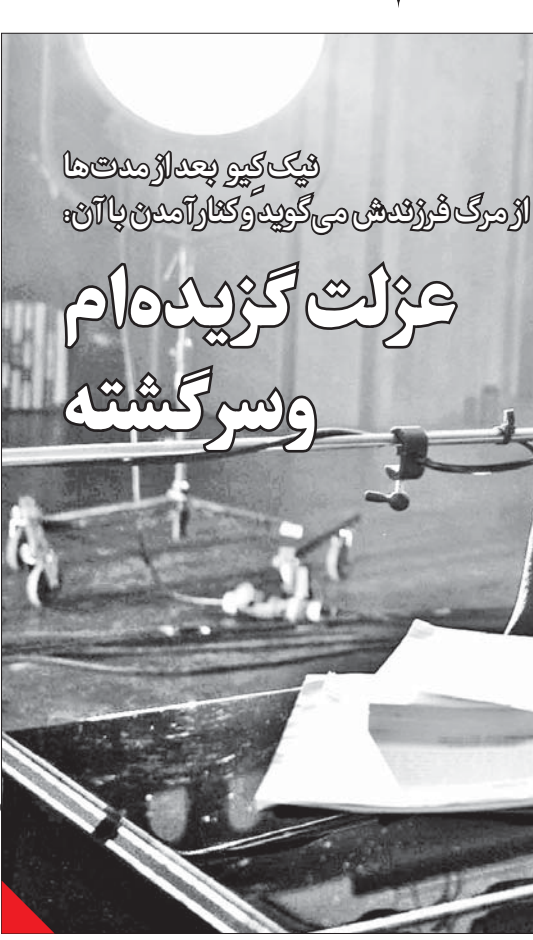


داشت و از چندی‌تاش به‌عنوان صدای راوی در فیلمش «یک‌بار دیگر با تمام وجود» استفاده کرد. حالا می‌فهمم که نیرویی قدرتمند در این ترانه‌ها بود که آن موقع نمی‌توانستم به آن پی ببرم. به هر حال بقیه اینها هم هست ولی دارم چیزهای جدیدی می‌نویسم. یک عالم چیزهای جدید». کیو می‌گوید این روزها برای آهنگ‌های کاملاً روانی خیلی وقت ندارد، این آهنگ‌ها دست‌یوآگیرند: «این ایده که ما مثل یک داستان در یک مسیر سراسرت و مستقیم زندگی می‌کنیم به نظرم روزبه‌روز پوچ‌تر می‌رسد، بیش از هر چیز دیگر، یک‌جور آسایش فکری، حس می‌کنم وقایع زندگی ما مثل یک سری ناقوس‌اند که در اثر ضرب‌های به صدا درمی‌آیند و ارتعاش‌شان به بیرون نشر می‌یابد و همه‌چیز را متاثر می‌کند، اکنون ما و البته آینده ما و حتی گذشته ما. ا همه‌چیز تغییر می‌کند و به لره درمی‌آید و در سیلان است. پس اگر بخواهم همین استعاره را درباره آهنگ‌هایی که می‌نویسم به کار گیرم، در آهنگی مثل «محتاج توام» (I Need You) از آلبوم جدید «درخت استخوانی» انکار کل فضا و زمان هجوم می‌آورند و در نوعی مه‌بانگ یاس و نومیدی به هم می‌خورند. یک قلب صاف و خالص هست ولی دوروبرش پر از آشوب».

بااین‌حال کیو هنوز هم آهنگ‌های روایی می‌سازد و در ترانه‌هایی همچون «هیکز بوزون بلوز» داستان‌هایی را برای ما تعریف می‌کند؛ داستان دانشمندانی که به آزمایشی فکر می‌کنند که ذره بنیادی موسوم به «ذره خدا» را از اهمیت می‌اندازد. همین‌طور در آهنگ‌های خوانانگیز و دلرایا اخیرش از جمله «مغناطیس» (Magnetو). این آهنگ‌ها بیشتر از قبل اکسپرسیونیستی‌اند، متعلق به فضایی نیمه‌هوشیار، رؤیایی‌تر و شاید عمیق‌تر. کیو ادعان می‌کند که «نمی‌توانم شعر آهنگی را بنویسم که با چشمانم نتوانم بینمش».

«قاچاق شعر» در شهر کتاب

گفت: ما در خانه شعر برلین نزدیک به ۱۵ سال است که داریم شعر ایرانی را به آلمانی‌ها معرفی می‌کنیم و تا به حال نزدیک به ۵۰ شاعر را در آلمان معرفی کرده‌ایم و طرح‌های ما همچنان ادامه دارد. در قاچاق شعر، شعرها به صورت تعاملی به دو زبان ترجمه می‌شود. اصل ماجرا از این قرار است که شاعرانی را از کشورها و زبان‌های مختلف دعوت می‌کنیم تا شاعرانه‌ی که زبان یکدیگر را نمی‌دانند، با کمک یک واسطه زبانی، ترجمه لفظ به لفظ معنا را دریافت و بعد با کمک هم شعرهای یکدیگر را به زبان خود ترجمه کنند. در کارگاهی که در آلمان برگزار شد، شاعران با شعر یکدیگر آشنا شدند و با کمک هم و با میانجیگری مترجم، شعرها را ترجمه کردند تا با جهان ذهنی یکدیگر بیشتر آشنا شوند. او افزود: مراد از قاچاق شعر، روشی خاص در ترجمه شعر



خط سیر چشمگیر آلبوم «مخلوقات دوست‌داشتنی» از اولین آهنگ آن، «زند او تا ابدیت»، تا آخرین آهنگ، «آسمان را کنار بزن»، آدم را مبهوت می‌کند. گذر زمان قوت ترانه‌ها را بیشتر کرده. چه آهنگ‌های روانی او که داستانی را با جزئیات تعریف می‌کند مثل «کارنی» یا «کرسی خدا» – که هر دو عملاً محصول کمپانی تنفلیکس بودند و به صورت تک‌آهنگ منتشر شدند – چه مدیحه‌های عاشقانه عالی همچون «در میان باژوانم» و «به من شلیک کن»، یا خیال‌پردازی‌های درون‌گرای اشفته‌ای درباره طبیعت و شهر همچون «می‌دانیم تو کیستی» و «خیابان ژولیه». فکر کرده بودم تراژدی مرگ فرزند می‌تواند کار گیو را تضعیف کند، به این صورت که کارهای قدیمی او در نظرش را مقایسه با تصور زخم‌خورده کنونی او ضعیف و نمایشی جلوه کند. ولی او به همان قوت سابق به کار ادامه می‌دهد. دوباره به آرتور برمی‌گردیم و اینکه آیا در مرگ او می‌توان هیچ معنایی یافت. کیو می‌گوید: «دشوار است چیزی بگویم که کمکی بکند. آدم‌ها اغلب می‌گویند نمی‌توانند تصور کنند از دست‌دادن فرزند چه طعم تلخی دارد، ولی راستش می‌توانند – می‌توانند تصور کنند چه جوری است».

«خیلی چیزها درباره آندوه گفته‌اند، به‌خصوص درباره حکمت متداولی که در تهایی و خلوت به آن می‌رسید. به‌شخصه این را قبول ندارم و درست نیست. حسن‌نیتی که آدم‌ها بعد از مرگ آرتور نشان دادند، آدم‌هایی که اصلاً نمی‌شناختم‌شان، به‌خصوص از طریق شبکه‌های اجتماعی، آدم‌هایی که موسیقی مرا دوست داشتند بیرون از تصور بود. بخش عمده اینها به فیلم اندرو برمی‌گردد و من از این بابت همیشه مدیون اویم. عواطف و احساساتی که این فیلم در میان مردم برانگیخت و آنها درباره غم و اندوه‌های خودشان برایم نوشتند مثال‌زدنی است و بی‌تهایت به من و خانواده‌ام کمک کرد».

اوایل فکر می‌کردم نمی‌توان در ملأعام مویه کرد. غم را در پستی‌خانه نهان باید کرد. ولی کم‌کم دریافت‌م اجبار به علنی‌کردن اندوه اساساً نجات‌بخش است. البته تنهایی رنج‌کشیدن حس قهرمانانه‌ای دارد، محسوس‌شدن در جهانی از خاطره، نوعی حس نجابت، این را می‌فهمم، ولی این توهمی بس خطرناک است. در خود فرورفتن مهلک است. من و سوزی به‌تدریج این قضیه را دریافتیم. مراقب همدیگر بودیم و حواسمان جمع بود که از دست نرویم».

کیو حس می‌کند باید درباره کار موفق همسرش، سوزی بیک [طراح مد و لباس] حرف بزند، یعنی برند جدیدی که او طراحی کرده با عنوان «همسر خون‌آشام». «سوزی واقعاً مرا مقهور خود کرده، در این چند سال گذشته یک آدم دیگر شده، منظوم کاری است که کرده. اگر از منظر متفاوتی به آن بنگری نوعی کار التیام‌بخش است. سوزی در فیلم «یک‌بار دیگر با تمام وجود» می‌گوید برای اینکه خواستش از آرتور پرت شود این کار را شروع کرده، ولی در عمل این کار به او کمک کرد تا با ماجرای آرتور کنار بیاید – البته تا جایی که بشود با چنین چیزی اصلاً کنار آمد – او را به شیوه‌ای خلاقانه و زیبا از میان آدم‌های که در آن افتاده بودیم بیرون کشید. برای من دیدن این روند الهام‌بخش بوده که حال بود».

به کار خود او برمی‌گردیم، به آهنگ‌های آلبوم «مخلوقات دوست‌داشتنی» و اجرای زنده آنها. چیزی بیش از آنچه انتظارش را داشته رخ داده. «سال‌ها بود سراخ این آهنگ‌ها نرفته بودم. به معنای واقعی کلمه حیرت‌زده شدم که معنای بعضی از آنها برایم کاملاً عوض شده بود. یک‌هو به کل معنای دیگری برایم پیدا کردند. مثل «در میان باژوانم» یا آهنگ‌های مشابه آن. یکباره فهمیدم انگار آن را برای هرکسی دستیار کارگردان، امیررضا...

ساکت می‌شود و لحظه‌ای به حرف‌هایش فکر می‌کند: «می‌دانی، این را یک جورهایی فقط به تو می‌گویم، چون یکی از چیزهایی که دوست ندارم این است که آدم‌ها بیایند و خودشان را در ماجرای غم‌انگیز زندگی دیگران وارد کنند. نمی‌خواهم اجراها این‌طور باشد. می‌خواهم اجراهایم شورانگیز و دلگرم‌کننده باشد تا مردم بعدش قدیمی بزنند و نسبت به قبل حس بهتری داشته باشند، نه یک‌جور مهربدی که بین کل جمعیت بخش‌شود و مردم با ناخوشی از سالن خارج شوند. نه این را نمی‌خواهم، چون خودم چنین حس ندارم. روی صحنه خیلی حس خوبی دارم. فقط نوعی حس زیبایی و دلگرمی. می‌دانی، آهنگ‌ها چیزهای غریبی‌اند. صبورند، منتظر معنا می‌مانند و آن‌وقت معنایشان در طول سالیان عوض می‌شود».

شاعر از دل دو سنت شعری ریشه‌دار و پرآوازه به دیدار یکدیگر رفتند. این دو سنت شعری که به ظاهر از نظر جغرافیایی در اقلیم‌های دور از یکدیگر شکل گرفته‌اند، صرف‌نظر از خویشاوندی‌های زبانی انارنابذیرشان، پیش‌تر دو دیدار دور‌ساز و خلاقانه با هم داشته‌اند. در طرح حاضر ۱۲ شاعر، ۱۲ صدای گوناگون با حضور شخص سومی نشسته میان دو صندلی، به‌جد تصمیم گرفتند شعر همدیگر را ترجمه و البته قاچاق کنند. عبدالی بادآور شد: قاچاق شعر، برخلاف قاچاق اقلام دیگر، نه‌فقط باعث کاهش تولید بومی و کسادی بازار شعر نمی‌شود، بلکه حتی بر کیفیت فرآورده‌های بومی می‌افزاید و به دوستداران شعر تکرستن نو و دیگرگون را می‌آموزد و گفت‌وگویی بین دو زبان برمی‌انگیزد. در ادامه برنامه علیرضا عباسی، دانیلا دانش، علی عبدالهی، یان فولکر روهنرت، سارا محمدی‌ارداهلی، رینگله شویرمن، مریم فتحی، ماکس چولک، مظاهر شهامت، ایرج ضیایی و شارتوله وارزن به شعر خوانی پرداختند.

هنر

روزنه

عوامل سریال «نفس» به ارمنستان سفر کردند

کارگردان و عوامل «نفس» برای ضبط برخی صحنه‌های باقی‌مانده این سریال به ارمنستان سفر کردند. به گزارش روابط‌عمومی «نفس»، این سریال به نویسندگی و کارگردانی جلیل سامان در مراحل پایانی تصویربرداری است، تصاویر سریال هم‌زمان تصحیح رنگ می‌شود و پخش تیزرهای آن نیز چندروزی است از شبکه سه سیما آغاز شده است. همچنین مراحل فنی کار از جمله ساخت موسیقی که در هفت روز ساخته خواهد شد، به صورت هم‌زمان در حال انجام است. «نفس» همچون دو سریال گذشته؛ «رمغان تاریکی» و «بروانه» به داستانی رچانه‌د در بستر رویدادهای انقلاب می‌پردازد. بازیگران این سریال عبارتند از: مسعود رایگان، زاله صامتی، علیرضا کمالی، بهناز جعفری، خسرو شهراز، معصومه قاسمی‌پور، رامین راستاد، قربان نجفی، سودابه بیضایی، الهام نامی، پژمان جمشیدی، احسان امانی، هادی عامل‌هاشمی، مهرداد طوقانیان، شهاب شادابی، مجید سعیدی، پیمان مقدم، فرید کلهر، اتوسا راستی، فوزان قیادیان، سیامک احمدی، با حضور افتخاری داریوش فرهنگ و فاطمه گودرزی و با هنرمندی هدایت هاشمی، هادی حجازی‌فر و با معرفی ساناز سعیدی. برخی عوامل «نفس» عبارتند از: مدیر هنری و کارگردان، جلیل سامان، مجری طرح و مدیر تولید: رضا نصیری‌نیا، برنامه‌ریز: علیرضا صالحی و سوسن دین‌محمد، دستیار اول کارگردان: علیرضا صالحی و امید جزینی، مدیر فیلم‌برداری: سبروس عبدلی، طراح صحنه و لباس: بابک کریمی‌طاری، طراح گریم: مهرداد میرکیانی، مدیر صدا‌برداری: جواد مقدس، تدوینگر: حسن حسندوست و نیما حسندوست، صداگذار: فرامرز ابوالصدق، مسئول جلوه‌های ویژه: هادی اسلامی، حسابان طاهری و عرفان علی‌محمدی، مسئول جلوه‌های ویژه میدانی: ایمان کریمان، گروه کارگردانی: دستیاران کارگردان: میثم نجفی، رهام مخدومی، جعفر رجبی، مازیار حاجتی و رضا پارسا و ...

«**بوفالوی آمریکایی**» **دیوید ممت روی صحنه** شرق:نمایش «بوفالوی آمریکایی» به نویسندگی دیوید ممت و کارگردانی سیامک زین‌الدینی تا جمعه پنجم خرداد در پلاتو اجرای مجموعه تئاتر شهر به صحنه می‌رود. در این اثر نمایشی که ساعت ۱۸ به مدت ۶۰ دقیقه و با قیمت ۱۵ هزار تومان روی صحنه خواهد رفت؛ یگانه رجبی، فرزاد آیتنی، سیامک زین‌الدینی، احمد مطوری، اکرم سامانی و حسن همتی به‌عنوان بازیگر حضور دارند، این اثر در حالی است که کیانوش احمدی دستیار کارگردان، امیررضا هرمزی دستیار دوم کارگردان، سیامک زین‌الدینی طراح صحنه و لباس، یاسمین بزرگی مدیر صحنه، فرناز حسن‌زاده طراح چهره‌پردازی، فاطمه احمدی منشی صحنه، مهزاد مرسل‌ی مدیر اجرایی، حامد هاشمی طراح گرافیک، علی روینا عکاس، علی‌اکبر مجرداد مشاور رسانه، امیررضا هرمزی و مصطفی رنجبر روابط عمومی و تبلیغات دیگر عوامل اجرایی نمایش هستند. این نمایش‌نامه در سال ۱۹۷۵ میلادی به وسیله دیوید ممت به نگارش درآمده است و تاکنون بارها روی صحنه تماشاخانه‌های دنیا از سوی بهترین کارگردانان به نمایش گذاشته شده است. این نمایش تا‌به‌حال در ایران به‌صورت رسمی در هیچ تماشاخانه‌ای اجرا نشده است. بر اساس این گزارش جمعه‌شب ۲۲ اردیبهشت‌ماه نیز دو نمایش «هملت» به کارگردانی آرش دادگر، «بوف کور» به کارگردانی ناصر حسینی‌مهر و «کافه پولشری» به کارگردانی الهام پاون‌نژاد به اجرای خود در تالارهای اصلی، چهارسو و کافه‌تریای مجموعه تئاتر شهر پایان دادند.

تماشاخانه

گفت‌وگوبا سیاوش بهادری‌راد، کارگردان نمایش «محفل بی‌عاری» انتقام جویی و اختگی
شرق: در طول تاریخ، قدرتمندان برای رسیدن به جایگاه موردنظر خود، گاهی دست به اقدامات غیرانسانی می‌زدند. یکی از این اقدامات که در تاریخ ایران به ثبت رسیده است، اخته‌کردن برخی از افراد به بهانه‌های مختلف بوده که بی‌شک آسیب‌های روحی و جسمی زیادی به فرد وارد می‌شده است. نمایش «محفل بی‌عاری»، به کارگردانی سیاوش بهادری‌راد، این معضل را سوزه کار خود قرار داده است و به همین بهانه با کارگردان این‌س نمایش گفت‌وگویی داشتیم که در ادامه می‌خوانید.

❧ **در مورد ایده نمایش «محفل بی‌عاری» توضیح دهید که از کجا شکل گرفت؟**

چند دلیل اصلی برای پرداختن به چنین موضوعی و شکل‌گیری نمایش «محفل بی‌عاری» وجود داشت. یکی از دلایلی که بیشتر مربوط به فرم است، این بود که می‌خواستیم به‌خودمان ثابت و تجربه کنیم که حتما لازم نیست برای ایجاد فضایی تجربی و نو و مدرن به سمت داستان‌های غیرایرانی و بی‌هویت جغرافیایی برویم. ما می‌توانیم داستان‌های ایرانی را در فضای مدرن روایت کنیم، البته یک سری تجربیات در مورد داستان‌های تاریخی خودمان به این صورت بوده است، اما هم بسیار کم بوده و هم خیلی از آنها درگیر المان یا خرده‌کاری‌های کلیشه بوده، قطعا نمونه‌های موفق هم وجود داشته است. این نکات از دلایلی بود که ما می‌خواستیم با داشتن دست‌مایه تاریخی و ایرانی به سمت فضای تئاتر جدید برویم و تئاتر تجربی را بتوانیم در این مسیر اعمال کنیم. شیرازه اصلی داستان هم موضوع بسیار جذابی بود؛ یعنی موضوع اخته‌هایی که هیچ‌وقت دیده نشدند و زندگی کاپوس‌واری داشتند. خواجه‌هایی که در زندگی‌شان طعم اینکه یک‌لحظه حق دارند و می‌توانند راحت نفس بکشند را تجربه‌نشدند. خواجه خسروزند، آخرین بازمانده سلسله زندیه؛ یعنی فرزند لطفعلی‌خان زند که قرار بوده بعد از پدرش شاه شود، اما بعد از کشمکش‌های آغا محمدخان برای تشکیل سلسله قاجار و برخورد وحشیانه‌ای که با این خانواده می‌کند، کسانی را که اخته می‌کنند در سلسله قاجار نگهداری و به‌نوعی از آن خاندان انتقام‌جویی می‌کنند. ماجرا این است که موضوع شاه‌ی که اخته شده و شاید از بالاترین رتبه اجتماعی به نازل‌ترین رتبه اقل‌وی می‌کند و حتی جنس تنزل از جنسی است که در حرم‌سرای دشمن خانوادگی بنای عیش و عشرت را فراهم می‌کند. این عمل نوعی زورگویی و پامیالی حق خواجه‌ها بوده و این سرکوب حق انسانی و اجتماعی برایم سوزه جالب‌توجهی بود و فکر کردم می‌توانیم روی آن کار کنیم. جدا از این سوزه و فضا که جذاب بود، بردن آن به فضایی تئاتر تجربی بود که مخاطبان انتظار دارند المانی قاجاری در لباس و فضا و... ببینند. ما می‌خواستیم ببینیم که چطور می‌توانیم بدون هیچ‌کدام از این عوامل به این سوزه برسیم که سوزه‌ای جهانی است. سوزه انسانی است که پایمال شده و از عرش به فرش رسیده. می‌خواستیم بدانیم چطور می‌توان به این موقعیت رسید که بدون هرگونه کلیشه‌ای در ذهن او نقش بیندیم.

❧ **فکر می‌کنید خواجهمردن افراد در طول تاریخ چه تأثیرات و چه دلایلی داشته؟ آیا می‌توانیم این اقدام را نوعی نسل‌کشی به‌حساب آوریم؟**

به نظر من این کار برایشان فایده‌های زیادی داشته است. یکی از جنبه‌هایش می‌تواند نوعی انتقام و نسل‌کشی باشد که از ادامه نسل یک فرد جلوگیری می‌کردند. این اقدام جنبه‌هایی از حقارت را هم دربر داشته است. حتی در بعضی موارد جنبه‌های کارآمدتری هم داشته. گاهی جوانانی که صدای زبانی داشتند را اخته می‌کردند که تغییر صدا ندهند یا ظاهر زیبایی داشتند و... اخته می‌شدند و قطعا با میل‌فرد نبوده، اخته‌ها راضی به اختگی نبودند. تأثیرات اخته‌شدن تخریب‌کننده بود و طبیعت آن فرد به‌هم می‌ریخته و دچار مشکلات روحی و بی‌هویتی می‌شده که مطمئناً این وضعیت تا پایان عمر اخته با او همراه بوده است. او مجبور به زندگی در شرایط تاریکی بوده که برایش ایجاد کرده‌اند.

❧ **آیا امروز هم چنین اقداماتی در نقاط مختلف جهان بیرامون مسئله اختگی انجام می‌شود؟**

نمی‌دانم هنوز کسانی هستند که چنین کاری می‌کنند یا نه. فکر می‌کنم شاید در شرایط خیلی قبیله‌ای و بومی و نقاطی که فرهنگ پیشرفت‌کرده‌ای ندارند، این معضل هنوز وجود داشته باشد، اما برای اینکه بدانیم صددرصد این کار را هنوز انجام می‌دهند یا نه، باید تحقیقات گسترده‌ای انجام شود و فکر نمی‌کنم تحقیق سختی باشد و می‌توان به پاسخ رسید.

❧ **در مورد گریم، لباس و صحنه نمایش «محفل بی‌عاری» و ایده شکل‌گیری آن توضیح دهید؟**

تئاتر چیزهایی که در صحنه و فضای خالی بلک‌باکس دیده می‌شود، یک سازه است که سریر پادشاهی دفرمه‌شده‌ای است که شاید شبیه هر چیزی هست، به‌جز سریر شاه‌ی که می‌تواند نماد قدرت پادشاه و نوبذبخش خوشی برای او باشد. این سریر در صحنه بیشتر خشن است و نماد اقتااتی می‌تواند باشد که بر اخته‌ها تحمیل شده است.

ادامه در صفحه ۱۴

